

آمنه قاسمی

دانش‌آموخته‌ی کارشناسی‌ارشد، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

دکتر شهربانو دلبری^۱

استادیار، گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

تطبیق و واکاوی تأثیرات دادگستری و دادرسی در ایران باستان بر دادگستری نوین

چکیده

با بررسی تاریخ دادرسی در ایران باستان می‌توان فهمید که دادگستری در این سرزمین در مرحله‌ای از اهمیت قرار داشته که کشورهای متمدن آن زمان از آن بی‌بهره بوده‌اند. بنا به قول تاریخ‌نویسان یونانی و سنگ‌نوشته‌های آشوری و کتاب تورات، مادها از نخستین کسانی بودند که در این سرزمین حکومت می‌کردند و در امر قضا سخت‌گیر و سرپیچی از قانون را روا نمی‌دانستند و متخلفان را به شدت مجازات می‌نمودند. با این روش عدالت را رعایت می‌کردند و به حکومت‌های بعد از مادها هم سرایت نمود؛ اینکه مقام عدل و عدالت که پایه دادرسی است تا چه اندازه دارای اهمیت می‌باشد؟ می‌توان گفت در ایران آیین و تشریفات دادرسی از عرف، قواعد دین زرتشت و فرامین پادشاه سرچشمه می‌گرفت. از زمان هخامنشیان، قرائن کافی در دست است که عدالت به کودکان آموزش داده می‌شد و هم در اجرای آن در داوری به حد افراط اعمال می‌گردید. معمولاً قاضی‌ها از میان اشخاص لایق و امین و دانشمند منصوب می‌شدند و اگر حکم غلط در نتیجه گرفتن رشوه صادر می‌نمودند به مجازات اعدام محکوم می‌شدند. چنانچه این نحوه‌ی گزینش قاضی‌ها در دوره‌های مختلف حکومت‌ها در ایران هم جاری بوده چنان‌که بعد از ورود اعراب به ایران و رواج اسلام در این سرزمین قاضی‌ها از میان مردم متقی و بر

^۱.Tarikh_2003@yahoo.com

اساس سنت و قرآن برگزیده می‌شدند، هم اکنون و پس از انقلاب مشروطه هم شرایط گزینش قاضی‌ها، نهادینه شده و قاضی منصوب باید دارای شرایط اخلاقی، دینی و اجتماعی خوبی باشد تا برای منصب قضا، انتخاب شود.

واژگان کلیدی:

عدالت، مغان، نظام قضایی، آیین دادرسی، ایران باستان.

مقدمه

با بررسی قانون هر کشوری می‌توان به ارزش‌ها و روابط افراد با خودی و بیگانه و معاملات و انواع افکار آن قوم آشنا شد؛ زیرا قوانین غالباً از روی نیاز وضع می‌شود و وضع هر قانونی نماینده و ثمره باورهای آن قوم است. ایران باستان بخش وسیعی از دنیای قدیم را در بر می‌گرفت؛ دارای تمدنی پُر سابقه بود و این تمدن کهن نمی‌توانست، بدون استفاده از قوانین و مقررات قضایی باشد (مدنی، آیین دادرسی مدنی، ۲۷).

در دولت هخامنشی پادشاه، شخص نخست کشور و مورد ستایش و احترام ایرانیان بود. سلطنت او را از جانب اهورامزدا و اراده‌ی او را خدایی می‌پنداشتند؛ شاهنشاه دارای قدرت کامل بود و بر تمام تشکیلات کشوری و لشکری و دین ریاست داشت. داور نهایی در دادن پادشاه‌ها و کیفرها او بود. در کل، اراده او مانند قانون محترم شمرده می‌شد و هیچ‌کس را با آن یارای مخالفت نبود (پیرنیا، ۱۴۶۱/۱).

شاهنشاهان هخامنشی، عادات ایرانی‌ها و سایر ملل را محترم و مقدسات آن‌ها را جز در مورد یاغیگری‌های پی‌درپی، مقدس می‌شمردند؛ همچنین در کارهای مهم کشور با بزرگان مشورت می‌کردند. عادت‌ها و آیین به قدری ثابت و بدون تغییر بود که ضرب‌المثل گردیده بود، چنان‌که می‌گفتند: «این امر مگر قانون ماد است که تغییرناپذیر باشد» (پرویز، ۱۲۰). به‌طور کلی در دوره‌ی هخامنشی به داوری و احقاق حق اهمیت می‌دادند؛ ولی نمی‌تواند چندان پیشرفته باشد. دادگستری در دوران اردشیر بابکان طرح‌ریزی و به‌مرور محقق شد. بهترین اشخاص برای دادوری، موبدان بودند؛ آن‌ها چند ویژگی داشتند. نخست مورد اعتماد مردم و دیگر مورد اعتماد دولت بودند، البته آگاهی کافی هم نسبت به دانش‌های عمومی جامعه داشتند (روشن ضمیر، فراز و فرود، ۱۵۸).

هم‌چنین در هر یک از ولایت‌های ایران دادرسانی برای رسیدگی به دعاوی مردم تعیین می‌شدند تا به اجرای عدالت و احقاق حق بپردازند. در مملکت‌هایی که اهالی آن قوانین و عادت‌های مخصوصی داشتند، قوانین و عادت‌های آن‌ها محترم بود و امور قضایی موافق آن پایان می‌یافت، اگر درگیری یا مشاجره در امری از امور حقوقی بالا می‌گرفت، والی یا مرکز می‌توانست در هر مرحله از مراحل دعوا دخالت کرده و به نظر

خود آن را پایان دهد؛ ولی غالباً مرکز و والی قانع بودند، به اینکه امنیت برقرار و مالیات‌ها گرفته شود؛ بنابراین در امور داخلی ایالات دخالت نمی‌کردند (پیرنیا، ۱۴۸۷/۲).

نظارت در کار دادرسان از جمله‌ی وظایف حکام بود. هرگاه خلافی از آن‌ها سر می‌زد به سختی مجازات می‌شد. چنانکه کمبوجیه یکی از قاضی‌هایی را که رشوه گرفته بود کشت و فرمان داد تا پوستش را بکنند و بر جایگاه داوری‌اش بگسترانند. سپس پسرش را به‌جای پدر گماشت و به وی گفت که هنگام داوری بر پوست پدر نظر کن تا از راستی و عدالت منحرف نشوی، احکام دادرسان را فقط شخص شاه می‌توانست تغییر دهد. جزای مجرمان سیاسی که در مرکز کشور بودند از جانب شخص شاه یا دادرسان شاهی تعیین می‌شد و شاهنشاهان هخامنشی، کسی را که سابقه‌ی جنایت و تقصیر نداشت، کمتر محکوم به اعدام می‌کردند (پرویز، ۱۲۲/۱).

در نتیجه دادگستری بیش از هر چیز مورد توجه ایرانیان بوده و این نشان دهنده‌ی تمدن برجسته آن‌ها می‌باشد؛ زیرا وقتی عدل و داد توسط حاکم و ملّتی رعایت شود، امنیت و آسایش و رفا در آن جامعه برقرار می‌گردد و آن جامعه می‌تواند، سرزمین خود را از هر دستبردی حفظ و آن را آباد سازد (حافظ ابرو، ۶۲).

به گفته هردوت تاریخ‌نگار مشهور یونانی، قوم ماد از بین خود شخصی را به عنوان قاضی انتخاب کرده بودند؛ که محبوبیتش تا بدان پایه بود که اهالی نقاط دیگر نیز از داوری او استفاده می‌کردند. کلمان‌هوار ایران‌شناس فرانسوی نیز در کتابش به‌عنوان ایران باستان و تمدن آن، به واقعه پوست کردن قاضی که در بالا ذکرش آمده، آورده است. این واقعه گرچه برای نشان دادن بی‌رحمی کمبوجیه آورده شده؛ ولی روحیه اجتماع آن روز و اهمیت مسوولیت دادرسان را نشان می‌دهد (مدنی، آیین دادرسی مدنی، ۲۹/۱).

ویل دورانت نویسنده بزرگ تاریخ تمدن در این مورد می‌گوید: «قوه عالی قضایی در اختیار شخص شاه بود و غالباً قضاوت را به یکی از دانشمندان سالخورده واگذار می‌کرد. بعد از آن محکمه عالی بود؛ که از هفت قاضی تشکیل می‌شد و پایین‌تر از آن محکمه‌های محلی بودند که در سراسر کشور وجود داشتند، قوانین را کاهنان وضع می‌کردند و تا مدت‌های طولانی کار رسیدگی به دعاوی نیز از وظایف ایشان بود، ولی در زمان‌های بعد مردان و حتی زنانی غیر از طبقه کاهنان به این گونه کارها رسیدگی

می‌کردند، به غیر از دعاوی‌ای که اهمیت فراوان داشت، ضمانت را می‌پذیرفتند و در محاکمات از راه و رسم منظم و خاص پیروی می‌کردند (دورانت، ۴۱۸/۱؛ مدنی، ۲۹).

به‌علاوه اینکه؛ در هنگام رسیدگی به گناه متهم، کارهای نیک و خدمات او را نیز به حساب می‌آوردند. برای آنکه کار محاکمه‌های قضایی به درازا نکشد، برای هر نوع مرافعه مدت معینی مقرر بود که باید در ظرف آن مدت حکم صادر شود؛ هم‌چنین به طرفین دعوی پیشنهاد سازش از طریق داوری می‌شد تا نزاعی که میان ایشان است به وسیله داور و به صورت مسالمت‌آمیز حل و فصل شود (دورانت، ۴۱۸/۱).

در کل درباره‌ی تاریخ دادگستری ایران در زمان‌های پیش از اسلام، رساله‌ها و مقاله‌های چندی با تحقیق‌های شایان توجه که تک موضوعی هستند، چاپ شده است؛ اما دانشمند محقق علی اشرف احمدی با تألیف و انتشار کتاب قانون و دادگستری در شاهنشاهی ایران باستان به تمام مطالب مربوط به حقوق ایران باستان پرداخته است که استفاده از آن قابل توجه می‌باشد. حال برای توضیح و روشن نمودن نوع دادرسی که در این مقاله، به دادگستری در ایران قبل از اسلام تعبیر شده است، ابتدا به تعریف واژه‌ها و سپس مراحل تکامل قانون و دادگستری و هم‌چنین پیشینه دادرسی در نزد حاکمان بررسی می‌شود و در نهایت به روش دادرسی در ایران باستان پرداخته‌ایم و اینکه چگونه کشور متمدنی چون ایران در آن زمان تشکیلاتی منسجم و قابل قبول به وجود آورده بود؛ که آثار آن نیز تا مدت‌ها مدیدی الگویی برای دولت‌های بعد از اسلام بود؛ اما با تغییرات جزئی و گرفتن رنگ و بوی اسلامی به حیات خود ادامه داد.

مبحث نخست) واژه‌شناسی

ایران باستان چنانکه گفته شد، کشوری متمدن و دارای قانون و تشکیلات دادرسی بوده است. در نتیجه اصطلاحاتی مانند: (عدالت، داد، دادگستر، داور، هیبرد، دستور، سروش‌ورزدرایک، آیین بد، مغان و ور) به‌عنوان اصطلاحات مورد استفاده در این سازمان و برای عدالت‌خواهی استفاده می‌شده که لازم آمد، ابتدا برای فهم درست مطالب، معانی بیشتر آن‌ها را که به مرور زمان تغییر شکل داده یا از بین رفته است را در پایین بیاوریم.

۱- **عدالت:** گروهی از فیلسوفان منشأ تشکیل هیات اجتماع و حکومت را علاقه بشری به اجرای عدالت دانسته و گفته‌اند: در کشوری که عدالت گسترده شود، آن کشور

و جامعه پايدار و سعتمند خواهد بود، سعادت و بقا جامعه و مملکت بدون عدالت صورت نبندد و استحکام ارکان بنیان مُلک، جز به وجود قواعد عدل و داد میسر نشود. گروهی دیگر از عالمان و دانشمندان قدیم و جدید علت جامع ظهور انبیا را برقراری امنیت کلی و تأمین عدالت و تعیین نظامات و ضابطه صحیح و انشا حدود و ارشاد جوامع بشری به عدالت و نیکی و نیکوکاری دانسته‌اند؛ اگر بخواهیم کلیه تعریف‌هایی که از عدالت شده بیان کنیم مجموع آن‌ها خود کتاب قطوری را تشکیل می‌دهد ولی بی مناسبت نیست که قسمتی از آن تعاریف را که مربوط به حکمت قدیم یونان است در اینجا نقل کنیم. در محضر سقراط عدالت را چنین تعریف می‌کنند: «عدالت آن است که حق به حق‌دار برسد» و برخی دیگر از حکما عدالت را سود دوستان و زیان دشمنان دانسته‌اند (اشرف احمدی، ۴ و ۵).

۲- داد: داد از ریشه پهلوی گرفته شده و به معانی قانون، عدل، انصاف، بیداد، فریاد، فغان آمده (معین؛ ۱۰۵۳) هخامنشیان برای نخستین بار یک سلسله قانون‌های بین‌المللی درست کردند. قبل از آن، قانون‌ها در خاورمیانه تعلق به دین و مذهب داشتند و به صورت منطقه‌ای و محلی بودند؛ مثلاً در بابل، یک خدای بابل بود، به نام خدای ماردوک که ماردوک قانون محلی بابل بود. در مصر فرعون‌ها بودند؛ اما ایرانیان به علت بزرگی مجبور بودند؛ که یک سلسله قانون‌های بین‌المللی از یونان تا هند و از آسیای مرکزی تا سودان امروز داشته باشند؛ که این قانون‌ها خصلتی سکولار داشت، نام این قانون بین‌المللی «داد» بود؛ دادگستری امروز از آن گرفته شده است. امروزه در زبان ارمنی، داد به معنای قانون است و همین معنی در زبان سورینی است که از ایرانیان گرفتند (روشن ضمیر، شاهنشاهی جهانی ایران، ۲۸۲/۱).

۳- دادگستر: خدای تعالی؛ عادل و آنکه اجرای عدالت کند، عمل دادگستر، عدالت؛ از نظر قضایی به وزارتخانه یا ادارهایی که به دعاوی حقوقی و جزایی رسیدگی کند و داد مردم دهند؛ عدلیه (معین، ذیل واژه).

۴- دادور: بر وزن دادگر بوده به معنی حاکم عادل یا پادشاه عادل می‌باشد. در اصل این کلمه دادور به معنی صاحب داد، سخنور و عادل است که به قاضیان دادگاه‌های عرف گفته می‌شد (دهخدا ذیل واژه داد). ارزشی که ایرانیان به دادگری می‌داده‌اند، از ارزشی که به «راستی» می‌نهادند، کمتر نبوده است و گویا رواج راستگویی و راستکاری

را برای پیشرفت داد و دادگری در میان مردم می‌خواستند؛ زیرا در هر جامعه هر اندازه راستگویی و راستکاری بیشتر روان گردد، ستمکاری و دغلبازی کمتر خواهد شد و آسایش مردم افزون‌تر خواهد گردید (شوشتری، ۲۳).

۵- هیربید: خادم و خدمتکار آتشکده؛ بعضی خداوند و بزرگ، حاکم آتشکده را گفته‌اند، قاضی و مفتی گبران، شخصی که گبران او را محتشم دارند و میان ایشان داور باشد و آتش درگنبدشان افروزد، به معنی استاد و آموزگار و هم شاگرد و آموزنده در اوستا بسیار استفاده شده است. در هیچ جای اوستا هیربید به معنی موبد نیامده بلکه بعدها بدین معنی به کار رفته، تنسر پیشوای دینی معروف عهد اردشیر بابکان در تاریخ ایران به هیربدان هیربید، مشهور است. در کل در ادبیات فارسی هیربید مترادف موبد است (معین؛ دهخدا، ذیل واژه).

۶- دستور همداذ: صاحب مسند؛ وزیر و صدر اعظم؛ در اصل دست‌وَر بوده و مرکب است از: دست، به معنی مسند+ آور (ور)، دارنده‌ی صاحب دست و قدرت است، در شمار روحانیون بوده و دست‌اندرکار دستگاه دادگستری بودند (معین؛ دهخدا، ذیل واژه دستور).

۷- سَرُوش‌وَرزدرایک: روحانی شنونده‌ی داوری (دار+ یک= داریک، یعنی داور (برهان قاطع، ذیل واژه).

۸- مغان: مغان در اصل قبیله‌ای از قوم ماد بودند که مقام روحانیت، منحصرأً به آنان تعلق داشت. آنگاه که آیین زرتشت بر نواحی غرب و جنوب ایران؛ یعنی ماد و پارس مستولی شد، مغان پیشوایان دیانت جدید شدند، در کتاب اوستا نام طبقه‌ی روحانی را به همان عنوان قدیمی که داشتند؛ یعنی آترون می‌بینیم؛ اما در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولاً این طایفه را مغان می‌خوانده‌اند (معین؛ دهخدا، ذیل واژه).

۹- رَد: حکیم، فیلسوف، دانشمند، دانا، خردمند، پیشوای بزرگ مغان، موبد، سرور روحانی و پیشوای دینی زرتشتی خوانده‌اند (معین؛ ذیل واژه)، ردان، دسته‌ای مخصوص از روحانیان بوده که به شغل قضاوت اشتغال داشته‌اند؛ مقامی دولتی و مذهبی در دربار ساسانیان که کار داوری را بر عهده داشته‌اند (دهخدا، ذیل واژه).

۱۰- وَر: آزمایشی الهی بوده است؛ که در محاکم ایران قدیم بر روی طرفین دعوی برای راستی آزمایشی انجام می‌شد تا راستگویی یکی معلوم شود و هر کس موفق می‌شد، او را مُحِق می‌دانستند. از جمله‌ی این آزمایش‌ها نوشانیدن آب آمیخته به گوگرد و گذشتن از میان آتش بود.

۱-۱۰ ورسرد: آزمایش با اشیا سرد انجام می‌شد؛ یعنی مدعی و مدعی‌علیه هر دو می‌بایست در آبی فرو روند، نفس هر یک زودتر تنگ می‌شد و سر از آب بیرون می‌کرد، محکوم می‌گشت. یا دست چپ متهم را به پای راستش می‌بستند و ریسمانی هم به کمرش تا در وقت ضرورت بتوانند او را از آب بدر آورند، آنگاه او را در آبی می‌انداختند؛ اگر در آب فرو می‌رفت بی‌گناهی وی ثابت بود و اگر در روی آب می‌ماند، مقصر و محکوم بود؛ زیرا آب پاک او را به خود نپذیرفته بود.

۲-۱۰ وورگرم: آزمایش با اشیا گرم انجام می‌شد؛ متهم می‌بایست چندی دست خود را در آتش نگهدارد؛ اگر آسیبی به وی نمی‌رسید، بی‌گناه محسوب می‌شد، مدعی‌علیه می‌بایست با پیراهن یا جامه‌ی اندوده به موم یا قیر از میان آتش بگذرد، اگر آسیبی نمی‌دید بی‌گناه بود. دست یا عضو دیگر مدعی و مدعی‌علیه را داغ زده مهر و موم می‌کردند، پس از سرآمدن مدت معین مهر و موم را گشوده زخم هر کدام زودتر بهبود می‌یافت، او را مُحِق می‌دانستند (معین؛ دهخدا، ذیل واژه).

مبحث دوم) مراحل تکامل قانون در ایران باستان

انسان اولیه در نخستین مرحله که به حالت فطری و طبیعی زیست می‌کرده‌اند، به صورت «قصاص به مثل» بود؛ اگر کسی دندان مرد آزاد شریفی را می‌شکست، یا چشم او را کور می‌کرد، یا اندامی از او را عیب‌ناک می‌ساخت، همان گزند را به وی می‌رساندند (فیض، ۲۳). هرگاه خانه‌ای فرو می‌ریخت و مالک خانه کشته می‌شد، معمار یا سازنده‌ی آن محکوم به مرگ بود؛ اگر در نتیجه‌ی ویرانی خانه، پسر صاحب خانه می‌مرد، پسر معمار یا سازندی آن را می‌کشتند؛ اگر کسی دختری را می‌زد و می‌کشت، به خودش کاری نداشتند، بلکه دخترش را به قتل می‌رسانیدند؛ بنابراین برای رفع ضرر از خود به زور و بی‌نظمی در جامعه متوسل می‌شدند (دورانت، ۲۷۳/۱).

گام دومی که به سوی مدنیت برداشته شد، جریمه را جانشین انتقام خصوصی ساختند، غالب اوقات، رییس، برای برقراری صلح و بهبود وضع میان افراد جماعت خود، نفوذ خویش را به کار می‌برده و خانواده مقتول را راضی می‌کرد؛ تا عوض انتقام خونین، مقداری پول یا هدیه را به‌عنوان جریمه و تاوان بپذیرند و از خون قاتل درگذرند. کم‌کم تعرفه‌ای درست شد که برای هر عضو مقدار معینی به‌عنوان جریمه یا تاوان معلوم گردید (مارد، ۵۳؛ دورانت، ۱۳۵)، همین امر در زمان‌های آینده و پس از ظهور اسلام مورد قبول واقع شد و در حقوق کشورهای که متأثر از احکام اسلامی هستند، جاری می‌باشد. سومین گامی که برای تکامل قانون و حقوق برداشته شده ایجاد محاکمی بود که در آن رییسان و کاهنان و پیرمردان، پهلوی یکدیگر می‌نشستند و در اختلاف میان مردم قضاوت می‌کردند تا جایی که امکان داشته، میان طرفین صلح و آشتی برقرار می‌کردند (واحدی، ۲۲).

گام چهارمی که قانون در تکامل خود برداشته، روزی است که دولت، خود، متعهد شده که از تجاوزگری جلوگیری کند و متجاوز را کیفر دهد. به این ترتیب، رییس به‌عنوان قانون‌گذار بر قوانین عرفی شایع، میان مردم که سرچشمه‌های آن عرف و عادت بود، صحنه گذاشته و آن‌ها را بکار می‌برد؛ همچنین مجموعه دیگری از قوانین را تحت عنوان قوانین وضعی به آن‌ها افزود که منبع آن‌ها فرمان‌های حکومتی بود (دورانت، ۳۷/۱)؛ بنابراین افراد به این ترتیب از به‌کارگیری سلاقی شخصی برای احقاق حق منع شده و مکلف شدند از رسیدگی توسط یک سازمان بی‌طرف پیروی کنند. این اقدام سرآغاز پیدایش سازمان‌های قضایی شد (مدنی، آیین دادرسی کیفری، ۱۶).

مبحث سوم) سیر تکامل دادگستری

به مرور زمان، سوابق قضایی زیاد شد و قوانین طول و تفصیل پیدا کردند، گروه خاصی به نام «سخنگویان قانون» پیدا شدند که مردم در کارهای قضایی با آنان مشورت می‌کردند و برای پیشرفت در دعاوی خویش از ایشان کمک می‌گرفتند. در محاکمات، سوگند دادن و واگذاشتن متهم به روش آزمایش (اوردالی) نیز مرسوم بود؛ اگر مردی به جادوگری، یا زنی به زنا متهم می‌شد، او را وامی‌داشتند تا خود را به نهر بیفکند. اگر زن از غرق شدن نجات می‌یافت، دلیل آن بود که بی‌گناه است؛ اگر جادوگر غرق می‌شد،

دارایی وی به کسی می‌رسید که او را متهم ساخته بود و در صورتی که نجات می‌یافت، تمام دارایی آن کس که به وی تهمت زده بود به او تعلق می‌گرفت. در ابتدای کار، قضات همان کاهنان بودند و جایگاه بیشتر محاکم همان معابد بود؛ بعدها محکمه‌های غیر دینی نیز تشکیل شدند که تنها در مقابل دولت مسوول بودند؛ رفته‌رفته این محاکم جانشین محاکمی شدند که کاهنان معابد بر آن‌ها ریاست داشتند (دورانت، ۲۷۳/۱). با این حال سیر تکامل دادگستری از دو طریق می‌توان بررسی کرد:

الف) کارکنان: در روزگار ساسانیان دگرگونی‌های زیادی در سازمان دادرسی ایران باستان به وجود آمد و دخالت روحانیان زرتشتی، دیوان دادرسی را سازمان یافته‌تر کرده بود، کارآموزان قضایی یاهموندان در این سازمان به کار می‌پرداختند. هموندان عبارت بودند از:

۱- **دادور:** که شناخت و دریافت، قبول (راست) و ردّ (کاست)، ادعاهای طرفین دعاوی بر عهده او بود، به سخن دیگر در دادگاه تنها کسی که حق رأی داشت و در مسائل کیفری و مدنی حکم می‌داد، همین دادور یا دادرس بود.

۲- **اندرزگو:** هنگامی که دادور به مساله یا موضوع دشواری برمی‌خورد که حکم آن را نمی‌دانست، با بهره‌گیری از دانش و آزمون اندرزگو تاریکی و دشواری آن پرونده یا قضیه را می‌زدود، اندرزگو نقش مجتهد و مفتی دوران اسلامی را بازی می‌کرد.

۳- **گواهان:** که بر احکام صادر شده نگاهی می‌انداختند و بر چگونگی و شیوه دادرسی آنان نگرش داشتند.

۴- **نگهبانان یا یارمندان:** مأمور جلب کسانی بودند که پس از فراخوانی در دادگاه حضور نمی‌یافتند، اینان پاسدار نظم جلسه‌های دادرسی در دادگاه‌ها بودند و کار «جلواز» دوران اسلامی را بر عهده داشتند (ساکت، ۲۵).

ب) تشکیلات: در روزگار ساسانی دو گونه دادگاه به دادرسی می‌پرداختند یکی دادگاه شرع و دیگری دادگاه عرف.

۱- **شرع:** هم کوروش و هم کمبوجیه دین را همچون سلاحی سیاسی جهت از پیشبردن هدف خود به کار می‌برده و این دو تن خدایان بابل و مصر و یهود را گرامی

می‌داشتند. از مغان همچون قاضیان، پیشوایان دینی که کار داوران و کارمندان اداری را در روزگار اسلامی به عهده داشتند، بهره می‌گرفتند (فرای، ۱۵۳).

وسیله قدرت آنان فقط این نبود که از جانب دولت حق قضاوت داشتند و ثبت ولادت و عروسی و تطهیر و قربانی و غیره با آنان بود؛ بلکه عمده اقتدار آنان داشتن املاک و ضیاع و عقار و ثروت هنگفتی بود که از راه جرائم دینی و صدقات و عُشریه عاید آنان می‌شد. در عمل این طایفه استقلال داشتند و می‌توان گفت به منزله دولتی در داخل دولت ایران بودند، حتی در زمان شاهپور دوم کشور ماد و خصوصاً ایالت «آثروپاتن» یعنی آذربایجان را کشور مغان می‌شمردند و مغان در این نواحی املاک حاصل خیز و بیلاقات و ابنیه عالی داشتند که دیوار و حصارى حافظ آنها نبود.

طبقه کاهنان مانعی در برابر قدرت مطلقه‌ی شاه به شمار می‌رفت؛ چون شاه از لحاظ قانونی عنوان عامل و وکیل خدای شهر را داشت. مالیات به نام خدا گرفته می‌شد و به‌صورت مستقیم یا راه‌های انحرافی به خزانه‌ی معابد ریخته می‌شد. شاه هنگامی در چشم مردم عنوان حقیقی سلطنت را پیدا می‌کرد؛ که کاهنان لباس قدرت را بر او بپوشانند و این خود، نشانه‌ی وحدت دین و دولت به شمار می‌رفت. تا جایی که در قرن‌های بعد هم فرمانروایان معتقد به این مساله بودند؛ به‌عنوان مثال نادر شاه از محبوبیت خاندان صفوی و نفوذ مذهبی این خاندان می‌اندیشید، در نتیجه از اجتماع مغان که سابقه روحانیت در اذهان مردم داشتند، برای رسیدن به سلطنت خود استفاده کرد (صفری، ۹۱/۱؛ راوندی، ۱).

حقوق در ایران باستان و به‌ویژه ساسانیان، آمیختگی شگفتی با دین داشته است. این پیوند بر این پایه بود که دین پارسی مرزی میان اخلاق و حقوق ترسیم نمی‌کرد. این پیوند دیرین بهانه‌ای بود برای روحانیون زرتشتی که کار داوری و دادرسی را به دست گیرند. قاضیان (دادورزان) در دسته‌ی دستوران و موّبدان و هیربدان قرار داشتند. با همه این‌ها، دستور و هیربد و موّبد نیز گه‌گاه به کار داوری و دادرسی می‌پرداخت از حوادث مهم و معاملات بازرگانی ثبت برمی‌داشتند.

دعاوی خانوادگی و آنچه بدان مربوط است، مانند ارث، وصیت، فرزند خواندگی، اموال منقول یا غیر منقول، وابسته به آتشکده‌ها و پرستشگاه‌ها و رسیدگی به اختلاف‌هایی که به بردگان ارتباط داشت در حوزه‌ی صلاحیت دادگاه شرع بود، با همه

اين‌ها روحانيون زرتشتي از صلاحيت گسترده‌اي در رسيدگي به پرونده‌ها و دعاوي و مسائل قضايي، برخوردار بودند (ساکت، ۲۶؛ صفری، ۴۴۰).

دخالت روحانيون زرتشتي در کار دادرسي در چهره‌ي ديگري نيز نمودار مي‌شد. از سويي، «آيين بڊ» (نگاهبانان آيين و رسوم) کار قضايي را بر عهده داشتند و از سوي ديگر، دادگاه‌هاي هر ناحيه‌اي در دست يك قاضي روحاني بود؛ که بر رفتار و کردار قاضيان غير روحاني نظارت مي‌کرد. يکي ديگر از کارمندان بلندپايه ناحيه‌ها که اختيارات قضايي داشت «سروش‌ورزدریگ» يا روحاني شنونده‌ي داوري بود. «دستور همداذ» در شمار روحانياني بودند که دست‌اندرکار دستگاه دادگستري محسوب مي‌شدند. از ديدگاه ايرانيان، هيچ محکمه‌اي جز به تأييد يکي از مغان، شرعي نبود (ساکت، ۲۴؛ کریستنس، ۳۲۲).

چون پيروان دين زردشت، جهان را به‌صورت ميدان مبارزه‌ي ميان خير و شر تصور مي‌کردند، بشر را همواره ترغيب به نيکي و درست‌کاري و استقامت و مبارزه با زشتي مي‌کردند. اينکه بشر داراي نيروي اختيار است تا با اراده‌ي خود راه نيکي را انتخاب نموده و از بدی‌ها پرهيز کنند (رضی، ۸۸) از اين طرز تصور کلي، قانون اخلاقي مفصل و در عين حال ساده‌اي به وجود آمد: «تنها کسی خوب است که آنچه را بر خود روا نمي‌دارد، بر ديگران نيز روا ندارد». به گفته اوستا، انسان سه وظيفه دارد: «يکي اين که دشمن خود را دوست کند؛ ديگر آن که آدم پليد را پاکيزه سازد و سوم نادان را دانا گرداند». بزرگ‌ترين فضيلت تقواست و بلافاصله پس از آن، شرف و درستي در کردار و گفتار است. در ميان پارسي‌ها ربا خواري رايج نبوده، ولي باز پس دادن وام را امر واجب و مقدسي مي‌شمردند. در شريعت اوستا (مانند شريعت يهود) بدترين همه‌ي گناهان کفر و الحاد بود. کساني را که از دين باز مي‌گشتند بدون درنگ اعدام مي‌کردند. بخشندگي و مهرباني که پروردگار همه را به آن فرمان داده بود عملاً شامل حال کفار، يعني بيگانگان نمي‌شد (دورانت، ۴۲۷/۱). هم‌چنين پيروان دين‌هاي ديگر مانند مسيحيان و يهوديان مي‌توانستند به دادرسي و داوَر هم کيش خود مراجعه کنند (ساکت، ۲۷).

۲- عرف: سنن قديمي و عرف، هم‌چون زمينه و اساس ثابت و مستقري، در زير ظواهر اجتماعي قرار دارد و مانند صخره‌ي محکم زير بناست و به‌صورت افکار و اعمالی در آمده است که گذشت زمان حالت قدیسي تي به آن‌ها داده و هنگامي که قانونی در کار

نباشد یا باشد و در آن تغییرات و فسادهایی رخ دهد، برای اجتماع تا حدّی حالت ثبات و انتظام را حفظ می‌کند. عرف، برای اجتماع، همان ثبات و پایداری را فراهم می‌آورد که تورات و غریزه، برای نوع بشر و عادات، برای افراد بشری به وجود می‌آورد.

هرگاه بر این زمینه‌ی طبیعی عرف، ترس از یک مجازاتِ فوق بشری که نتیجه‌ی دین است، افزوده شود و عادات نیاکان با اراده‌ی خدایان در هم آمیزد، در این صورت، عرف موثرتر از قانون می‌شود و با نهایت شدت انسان را از آن آزادی نخستین دور می‌کند. اگر کسی نسبت به قانون سرپیچی کند، شاید مورد تحسین نیمی از مردمی قرار گیرد که از ته دل به کسی که بتواند به کمک هوش خود بر این دشمن قدیمی پیروز شود، حسرت بخورند؛ ولی هر گاه کسی از حدود عرف تجاوز کند، مورد خشم همه مردم واقع خواهد شد، چه این عرف از خود مردم سرچشمه گرفته، در صورتی که قانون را نیروی مافوقی بر آنان تحمیل کرده است؛ قانون، عبارت از دست خطی است که اراده‌ی ارباب و صاحبی را مجسم می‌سازد، در صورتی که عرف عبارت از خلاصه و جوهر آزمایش‌ها و طریق عملی است که جامعه آن‌ها را نیکوتر دانسته و از راه ناموس انتخاب طبیعی باقی مانده است. هنگامی که دولت جانشین نظم طبیعی خانواده و قبیله و عشیره و اجتماع دهکده می‌شود، قانون تا حدی، جای عرف اجتماع را می‌گیرد؛ ولی این عمل آن وقت کامل‌تر خواهد شد که خط نویسی پیدا شود و حقوق شناخته شده ازحافظه‌ی پیرمردان و کاهنان خارج گردد و به صورت مقررات روشنی بر روی الواح نگاشته شود. با وجود این، عمل جایگزین شدن قانون به جای عرف و عادت هرگز به حالت کمال نمی‌رسد و هنگام قضاوت درباره‌ی افعال بشری، همیشه عرف و عادت اهمیت خود را در پشت سر قانون حفظ می‌کند و همچون نیروی پنهانی، در عقب تخت و تاج مخفی است و «آخرین قاضی حیات بشری» به شمار می‌رود. (دورانت، ۳۴/۱) بر این اساس قاضیان دادگاه عرف را داور می‌نامیدند و آن چه به نظم و امنیت همگانی و بزه‌هایی که به مسال سیاسی و نظامی بستگی داشت در صلاحیت رسیدگی دادگاه‌های دولتی یا عرفی بود (ساکت، ۲۶؛ اشرف احمدی، ۱۰۶).

مبحث چهارم) پیشینه دادرسی در نزد حاکمان عهد باستان

دادگستری و عدالت چه شرعی یا عرفی از موارد کارایی حکام، برای دوام دولت و ملتشان بوده است. دیاکو هوادار انصاف و عدالت بود و چون در احقاق حق مردم سعی بلیغ می‌کرد، مورد توجه و علاقه‌ی مادها قرار گرفت و مردم در حل مشکلات و اختلافات خود به وی مراجعه می‌نمودند و حکمیت او را در این قبیل موارد می‌پذیرفتند. چندی نگذشت که دیاکو به علت قدرت و اشتها فراوانی که به دست آورد در صد بر آمد که نفوذ کلام خود را بین طبقات مختلف ساکنین ماد وسیله‌ی ارتقا به مقامات عالیه قرار دهد؛ بنابراین به مردم گفت که به علت کثرت کارهای خصوصی و گرفتاری‌های فراوان نمی‌تواند تمام وقت خود را صرف حکمیت و رسیدگی به امور این و آن کند؛ اما به محض آنکه از کار قضاوت و حکمیت استعفا داد، کار سرقت و جنایت و عدم نظم و ترتیب در امور داخلی طوایف مختلف ماد بالا گرفت و مردم جهت رفاه و آسایش خویش، او را به مقام پادشاهی برگزیدند (رضاقلی، ۹۴؛ پرویز، ۲۹). فرمانروایی که عدالت را رعایت کند، امنیت و آسایش و رفا در آن جامعه برقرار می‌گردد و آن جامعه می‌تواند سرزمین خود را از هر دستبرد حفظ و آن را آباد سازد (مقدمه حافظ ابرو، ۶۲).

الف) هخامنشی: کوروش از شورش داخلی بابل و لیدیه استفاده و آنجا را فتح کرد و یهودیانی که به صورت برده توسط بخت نصر اسیر شده بودند، آزاد کرد و دست یاجیان را کوتاه و با اقتدار بر کُلّ این سرزمین حکم راند و امپراطوری را در این سرزمین مرسوم ساخت و خود را فرمانروای دنیا خواند. به خواسته و اعتقاد خود که صلح و صفا را به زندگی مردم بیاورد، رسید. چنانکه منشور آن را برای نخستین فصل حقوق بشر در سازمان ملل به عنوان سمبل حقوق بشر نگاه‌داری می‌کنند (اطلس تاریخ ایران، ۶۱؛ شاهنشاهی جهانی ایران، ۲۹۰).

داریوش خود را بزرگ‌ترین داور عصر خود می‌دانست و وظیفه خود را برقراری عدالت نسبت به ضعیف و قوی، بیگانه و خودی یکسان می‌شناخت، شورایی از داوران شاهی را تشکیل داد تا در مشاغل مشکل حقوقی به آن کمک کنند. اعضای این شورا برای تمام عمر انتخاب می‌شدند و حقوق دریافت می‌داشتند (مدنی، آیین دادرسی مدنی، ۲۹). داریوش فرماندهی قاطع و بی‌گذشت بود. او نسبت به سرکشان و شورشگران مدارا نمی‌کرد و چون بر آنها دست می‌یافت، در مجازاتشان نسبتاً بی‌رحمانه رفتار می‌کرد،

درآوردن چشم و بریدن گوش و بینی و به نمایش نهادن مذلت‌آمیز مدعیان شکست‌خورده‌ی سلطنت از روش‌های کیفردهی او بود. روش‌های رعب‌انگیز داریوش در سال‌های آغاز سلطنتش امنیتی سراسری را در کشور پهن‌آور او که میراث کوروش و کمبوجیه بود برقرار کرد و سلطنت او را تثبیت نمود (خنجی، ۱۹۰) و دو نوع دادگاه برای ساماندهی اوضاع کشور تشکیل داد:

۱- دادگاه‌های اجتماعی، برای رسیدگی به دعاوی مربوط به قانون خانوادگی یا طایفه‌ای.

۲- دادگاه‌های کشور یا شاهی با داوران شاهی (که به فارسی باستانی به آن databara و به آرامی dtbry می‌گفتند) برای رسیدگی به دعاوی به قانون بسیار اهمیت می‌داد. از کتیبه‌اش در بیستون (ستون اول بند ۲۱) آشکار می‌گردد آنجا که می‌گوید: «درین سرزمین هر کس مایه‌ی آسایش دیگران شد با او به نیکی رفتار کردم و آن کس را که دروغگو بود سخت کیفر دادم. به فضل اهورامزدا این سرزمین‌ها به قانون من گردن نهادند و آنچه به ایشان گفتم از آن فرمانبرداری کردند. در کتیبه‌ی دیگر در نقش رستم بند b55 پیروان و فرودستان (ایرانی) را اندرز می‌دهد که آنچه را نوشته است، باور دارند و از قانون‌های وی سرکشی نکنند و در کتیبه‌ی دیگر (شوش بند ۳۰e) درباره‌ی عدالت سخن می‌گوید که توانا بر ناتوان ستم روا اندازد و از قانون او بترسد (فرای، ۱۷۱).

ب) اشکانی: در دولت اشکانی پس از اینکه شاه به تخت می‌نشست و موقعیتش محکم می‌گشت، حکومتش تقریباً مطلقه می‌شد؛ زیرا دیده می‌شود که شاه می‌تواند هر کسی را بی‌محاکمه به قتل برساند. مخصوصاً اعضای رشید خانواده سلطنتی که مورد رشک و حسد او واقع می‌شدند، به قتل می‌رسیدند. مثلاً فرهاد چهارم ۳۹ نفر از برادران خود را به قتل رسانید (پیرنیا، ۲۶۵۰/۳).

ج) ساسانی: انوشیروان (۵۳۱-۵۷۹ م.) در مواجهه با قیام‌های گسترده‌ی مردمی، به کشتار سران و پیروان جنبش دست زد که بالغ بر صد هزار نفر شد و از آن روز بود که انوشیروان دادگر خوانده شد (ابن اثیر، ۵۰۵/۲)؛ گاهی نیز حق فرمان قتل صادر کردن را به مادر یا زن سوگلی خویش تفویض می‌کرد. کمتر، از میان مردم و حتی اعیان مملکت، کسی را جرات آن بود که از شاه خرده‌گیری یا وی را سرزنش کند، یعنی قانون اثبات وجود حق فردی در برابر حکومت و اینکه افراد بتوانند علیه دولت اقامه‌ی دعوی کنند،

دیده نمی‌شود؛ باید گفت که ایجاد حق دعوی برای افراد، علیه دولت، از ابداعات مردم اروپاست. افکار عمومی، در نتیجه ترس و تقیه، هیچ‌گونه تاثیری در رفتار شاه نداشت. هر گاه شاه فرزند کسی را، در برابر چشم وی، با تیر می‌زد، پدر ناچار در برابر شاه سر فرود می‌آورد و مهارت او را در تیراندازی ستایش می‌کرد.

ارتش پایه‌ی اساسی قدرت شاه و حکومت شاهنشاهی به شمار می‌رفت، چه دستگاه شاهنشاهی تا زمانی سرپا می‌ماند که قدرت آدم‌کشی خود را محفوظ نگاه دارند. تمام کسانی که مزاج سالم داشتند و سنشان میان پانزده و پنجاه سال بود، ناچار بودند در هنگام جنگ به خدمت سربازی در آیند. یک‌بار چنان اتفاق افتاد که پدر سه فرزند درخواست کرد که یکی از آنان را از خدمت سربازی معاف دارند؛ ولی شاه در مقابل این درخواست فرمان داد تا هر سه پسر او را کشتن (دورانت، ۱/۴۱۷)، خسرو پرویز نیز مهرهایی داشته که برای کارهای زیر استفاده می‌شده است: ۱- برای بخشودگی گناهان ۲- فرمان قتل ۳- مهر کردن گردن محکومان (محمدی ملایری، ۷۳).

مبحث پنجم) روش دادرسی در ایران باستان

در تشکیلات اداری هخامنشی، حکومت پادشاهان و امیران و روحانیان عالی مقام ارثی بود و این‌ها ارتباطی بسیار نزدیکی با قوم یا ملت خود داشتند، مردم محل نیز آن‌ها را محافظان سنت‌های قدیم خود می‌دانستند؛ بنابراین مذهب، زبان، عادات، حقوق مدنی و قضایی و مقادیر مردمان تابع محفوظ بود. در امور مالیاتی پادشاهان محلی و امراء موافق دستور والی رفتار می‌کردند. امور عدلیه نیز از صلاحیت پادشاهان و امراء محلی به شمار می‌رفت، به استثنای مواردی که طرفین دعوا از دو محل بودند و هر کدام از آن‌ها استقلال داخلی داشتند. گاهی والی مجبور می‌شد که در مورد تعارض حقوق دو شهروند آزاد یا امثال آن مجمعی از نمایندگان آن‌ها تربیت داده، مشاجره را رفع کند (پیرنیا، ۱۴۶۹/۲).

دیوان عالی که بر تمام قضات حکومت داشت، شاه بود. شاه عمل قضاوت را به یکی از دانشمندان سالخورده (معادل ریاست قوه قضاییه فعلی) واگذار می‌کرد؛ اما در نهایت رسیدگی کرده و حکم می‌داد و آن حکم، فوراً اجرا می‌شد. پس از وی محکمه عالی قرار داشت که از هفت قاضی تشکیل می‌شد و محکمه‌های محلی را در سراسر کشور تشکیل می‌داند. قوانین را کاهنان وضع می‌کردند و تا مدت زیادی کار رسیدگی به دعاوی در

اختیار ایشان بود؛ ولی در زمان‌های بعد مردان و زنانی غیر از طبقه کاهنان به این‌گونه کارها رسیدگی می‌کردند و در محاکمات از راه و رسم منظم خاصی پیروی می‌نمودند؛ یعنی آیین دادرسی داشتند (اصلاح عربانی، ۴۴۰/۲).

تقصیرات سیاسی و تقصیرات راجع به امنیت در ایالات در صلاحیت والیان بود و در مرکز به تقصیرات مهم سیاسی، خود شاه یا قاضی‌های شاهی رسیدگی می‌کردند. مجازات‌هایی که داده می‌شد، خیلی سخت بود، ولی اگر کسی در مرتبه‌ی نخست مرتکب جنایتی شده بود، حکم اعدام صادر نمی‌شد. حتی خود شاه هم در مرتبه‌ی نخست حکم اعدام نمی‌داد و این قاعده در عالم قدیم از خصایص دادرسی ایران است. در کل مطابق معتقدات دینی، راجع به عقوبت‌های آخری در مجازات‌های دنیوی هم به این عقیده بودند که اگر کسی مرتکب کار بدی شده در مقابل تقصیر او، کارهای خوب او را هم باید در نظر گرفت و اگر کارهای بد او برتری دارد، مجازات داد؛ بنابراین داریوش اول، درباره‌ی یک نفر قاضی که محکوم به اعدام شده بود، حکم کرد که او را از صلب به زیر آورند و گفت: این قاضی خدماتی هم کرده است و نیز وقتی که والی آسیای صغیر سر هیستیه یاغی را برای داریوش فرستاد، داریوش والی را ملامت کرد که چرا او را زنده نفرستاده و امر کرد سر او را شسته و با احترام دفن کنند، چون این شخص خدمت بزرگی به داریوش و پارس در دانوب کرده بود، جوابی که یکی از قضات محاکمه تیری‌باز به اردشیر دوم می‌دهد، نیز مؤید این نظر است (پیرنیا، ۱۴۸۸/۲).

وقتی تیری‌باز به‌عنوان فرمانده‌ی کل قشون در جنگ با او‌اگراس پیروز شد، اعلام کرد که دست از جنگ بر نخواهد داشت، مگر اینکه او‌اگراس تمام شهرهای قبرس را تخلیه کرده فقط سالامین را نگاه دارد و مطیع شاه باشد، چنانکه بنده‌ای به آقایش مطیع است. او‌اگراس این شرایط سخت را قبول کرد، ولی گفت: شاه را اطاعت می‌کنم، چنانکه پادشاهی به شاه مطیع است. تیری‌باز این پیشنهاد را رد کرد و صلح انجام نیافت. در این زمان ارن‌تاس داماد اردشیر که یکی از ریيسان قوای ایران بود و به نفوذ تیری‌باز در دربار رشک می‌برد، در نهان به شاه نوشت که تیری‌باز سالامین را نگرفت، در حالی که می‌توانست بگیرد و حالا هم با دشمن داخل مذاکره شده و با لاسدمونی‌ها برای مقاصد شخصی مشغول سازش است. اردشیر، همین که نامه را خواند افتراهای ارن‌تاس را باور کرد و به او نوشت تیری‌باز را گرفته به دربار بفرستد.

اردشیر برای محاکمهی او سه نفر قاضی که مورد احترام و توجه بودند، معین کرد. جالب توجه این است که در قوانین شکلی آن زمان تعداد قضات محاکم به تعداد فرد برمی‌گزیدند تا در صورت حدوث اختلاف آرا، با رأی اکثریت بتوان، حکم صادره را در مورد محکوم اجرا نمود (مارد، ۵۵). قاضی‌ها با دیدن نامه گفتند که این سند برای محکوم کردن تیری‌باذ کافی است؛ ولی او در حضور قضات سواد (مرکز یا آبادترین محل در نزد ایرانیان که به بین‌النهرین در عراق کنونی گفته می‌شد) پیشنهادی را که به او آگراس کرده و خواسته بود مطیع شاه گردد، خواند و گفت: «من خواستم که او مطیع شاه باشد، چنانکه بنده‌ای مطیع آقای خود می‌باشد». در باب اتحاد با لاسدمون هم گفت که خواهان این اتحاد بود؛ ولی نه برای منافع شخصی بلکه برای منافع شاه و نیز افزود که به واسطه عهده‌ی که با لاسدمون منعقد شد، شاه صاحب تمام یونانی‌های آسیا گردید. بعد تیری‌باذ خدماتی را که به شاه کرده بود، یادآوری کرد و گفت: «خدمت بزرگ‌تری نیز به شاه کرده‌ام، روزی در شکارگاه، در موقعی که شاه روی گردونه قرار گرفته بود، دو شیر، پس از آنکه دو اسب را از چهار اسب گردونه دریدند، به شاه حمله کردند و من به کمک او شتافته هر دو شیر را کشتم و شاه را نجات دادم» و همچنین «در جنگ‌ها شجاعت مرا ستوده‌اند و در موقع مشورت سعادت‌مند بودم از اینکه هیچ‌گاه از پذیرفتن پندهای من، شاه پشیمان نشده است». پس از این نطق تمام قضات به اتفاق آرا حکم تبرئه او را دادند. با وجود این شاه قاضی‌ها را یک به یک خواسته و پرسید، جهات تبرئه تیری‌باذ چیست؟ اولی گفت، افتراهای که به او زده‌اند، قابل تردید است؛ ولی خدماتی که کرده ثابت شده. دومی اظهار داشت اگر هم این تهمت را صحیح بدانیم، باز خدمات او این تقصیرات را می‌پوشاند. سومی جواب داد، من خدمات او را در نظر نمی‌گیرم، زیرا اگر خدماتی کرده، پاداش به زرنگی هم شاه به او داده است، ولی تقصیراتی که به او نسبت داده‌اند مدرک و مبنای صحیحی ندارد تا بتوان او را محکوم کرد. شاه قضات را ستود و گفت، خوب وظیفه خودتان را به جا آورده‌اید. بعد تیری‌باذ را به بلندترین مقام ترقی داد و امر کرد، اسم اُرُن تاس مفتری را از صورت اشخاصی که طرف توجه بودند، حک کنند و این مجازاتی بود تردیلی (اشرف احمدی، ۵۴).

نسبت به قضات، چنان‌که دیده می‌شود، شاهان خیلی سخت و گاهی بی‌رحم بوده‌اند. اردشیر با قضاتی که بر خلاف حقانیت حکم می‌دادند، با کمال سختی رفتار می‌کرد.

چنانچه دادرس و قاضی کتباً حکمی صادر کرد بود که بعداً فساد آن ظاهر می‌شد، در این صورت اعم از اینکه در اثر سهو و اغماض یا غیر آن باشد قاضی باید ۱۲ برابر زیان وارده را جبران کند و دیگر در مجمع قضات حاضر نشود و در انجمن عمومی دادرسان از شغل خود منفصل خواهد شد (شریف، ۱۱۰۸).

قوانین بدون تغییر بود و سخت اجرا می‌شد، چنان‌که این نکته ضرب‌المثل شده بود و می‌گفتند: مگر این مطلب قانون ماد است که تغییر نکنند؛ ولی در مجازات‌ها از حدّ اعتدال تجاوز نمی‌کردند و آنچه باعث وهن بود از مجازات‌ها می‌کاست. مگر در مورد خیانت به شاه و مملکت که معمول بود، مقصر را به پایتخت آورده و گوش‌ها یا بینی‌اش را بریده بعد از نشان دادن به مردم او را به ولایتی که محل خیانتش بود، برده تا بکشند. بریدن دست در ایران قدیم معمول نبوده و اگر گاهی این مجازات اجرا می‌شد، حکم مجازات تردیلی را داشت (پیرنیا، ۱۴۸۸/۲).

جنایاتی که در خانواده واقع می‌شد، مثل قتل زن به دست شوهر یا پسر و دختر به دست پدر و یا خواهر به دست برادر یا جنایتی ما بین پسران و برادران به عدلیه رجوع نمی‌شد و بایستی خود خانواده فراری در موارد این‌گونه جنایات بدهد، زیرا به عقیده پارتی‌ها این نوع جنایات به حقوق عمومی مربوط نبود و تصور می‌کردند که فقط به حقوق خانواده خلل وارد می‌آورد، لیکن اگر دختر یا خواهر شوهردار موضوع چنین جنایتی واقع می‌شد، امر به عدلیه محول می‌گشت، زیرا زنی که شوهر می‌کرد، جزو خانواده شوهر محسوب می‌شد. یکی از مجازات‌های خیلی سخت، مجازات خیانت زن به شوهر بود و مرد حق کشتن زن را داشته و دیگر اینکه اگر کسی مرتکب عمل شنیعی بر ضدّ طبیعت می‌شد بایستی خودکشی کند و در این باب پارتی‌ها به اندازه‌ای سخت بودند که هیچ استثنایی را روا نمی‌داشتند (پیرنیا، ۲۶۹۴/۳).

خیانت به وطن، هتک ناموس، لواط، کشتن، استمناء، سوزاندن یا دفن کردن مردگان، تجاوز به حرمت کاخ شاهی، نزدیک شدن با کنیزکان شاه یا نشستن بر تخت وی، یا بی ادبی به خاندان سلطنتی، کیفر مرگ داشت. در این گونه حالات، گناهکار را ناچار می‌کردند که زهر بنوشد یا او را به چهار میخ می‌کشیدند یا به دار می‌آویختند یا سنگسارش می‌کردند یا جز سر، تمام بدن او را در خاک می‌کردند یا سرش را میان دو سنگ بزرگ می‌کوفتند یا به مجازاتی که عقل نمی‌تواند آن را باور کند، به نام مجازات

«دو کرجی» کیفر می‌دادند. نقل شده که: سربازی به نام مهرداد در حال مستی گفته بود که کشتن کوروش کوچک در جنگ کوناکسا کار وی بوده و شاه را نرسد که این کار بزرگ را به خود نسبت دهد؛ اردشیر دوم که این را شنید فرمان داد تا آن سرباز را با مجازات دو کرجی اعدام کنند (دوران، ۱۳۹۱، ۴۱).

از جمله ویژگی‌های نظام حاکم بر جرائم و مجازات‌ها در عصر ساسانی مسوولیت کیفری جمعی بود، یعنی اگر فردی مجرم بود، تمام اعضای خانواده‌ی وی نیز مسوول شناخته می‌شدند (احمد پور، ۳۷). بی‌شک در ایران باستان بسیاری از اصول هند و اروپایی در رسیدگی به دعاوی مانند سوگند یا ور و نیز تمایلات دینی در اجرای عدالت وجود داشته است (فرای، ۱۷۱).

اهمیت عدالت از اینجا معلوم می‌گردد که جز آموزش‌های مهم کودکان به حساب می‌آمد. به‌طور مثال زمانی که کوروش در کودکی از پارس به ماد آمد و می‌خواست در نزد جدش آستیاک بماند، مادرش به وی گفت که اساتید تو در پارس هستند، باید تو در آنجا عدالت را بیاموزی در صورتی که جدت آقای مطلق است. کوروش جواب داد من خوب می‌دانم که عدالت چیست. مادرش پرسید از کجا می‌دانی؟ وی توضیح می‌دهد که وقتی استادم، می‌دیدم، من عدالت را خوب می‌دانم، مرا مأمور می‌کرد، دیگران را محاکمه کنم و یک روز از این جهت که خوب محاکمه نکردم، مرا تنبیه کرد. شرح قضیه چنین است: طفلی که لباس کوتاه داشت، لباس طفل دیگری را که بلند بود، از تن او کنده لباس خود را به او پوشانید و لباس او را خود پوشید. من پس از محاکمه گفتم، بهتر

۱- دو کرجی وسیله‌ای است که درست بر یکدیگر منطبق شوند؛ گناهکار را، در یکی از دو کرجی می‌گذارند و کرجی دیگر را چنان بر وی قرار می‌دهند که، جز سر و دست‌ها، تمام بدن وی میان آن دو کرجی بماند. آنگاه به وی غذا می‌دهند و اگر از خوردن آن خوداری کرد، با داخل کردن میخی به چشم وی، او را به این کار وا می‌دارند؛ و بر سر و صورت وی مخلوطی از شیر عسل می‌پاشند؛ در این حین کرجی‌ها را چنان نگاه می‌دارند که رویش به جانب خورشید باشد. به این ترتیب، مگس‌ها بر وی هجوم می‌آورند و از پلیدی‌های وی که به وجود می‌آید، حشرات و کرم‌هایی تولید می‌شود و همه‌ی تن وی را می‌خورند. چون پس از چند روز، دانستند که آن مرد گناهکار مرده است، کرجی فوقانی را بر می‌دارند و در آن حال، دیگر گوشتی بر تن وی دیده نمی‌شود، چون حشرات همه جای او را خورده‌اند. به این ترتیب بود که مهرداد، پس از هفده روز شکنجه دیدن، جان داد

است، هر کس لباسی داشته باشد که در خور خودش است. معلم مرا زد و گفت، اگر محاکمه در این مساله می‌شد که چه چیز شایسته است، قضاوت توضیحی بود، ولی در این محاکمه می‌بایست قطع کنی که لباس از آن کیست، بعد افزود که هر چه موافق قوانین است، عدالت است و به عکس، هر چه بر خلاف آن است، جبر است و قوانین ما تکلیف این مساله را، چنان که گفتیم، معین کرده. مادر، حالا من می‌دانم که عدالت چیست و اگر چیزی هم ندانم، جدم به من می‌آموزد (پیرنیا، ۱۳۶۹: ۲۵۴/۱؛ اشرف احمد، ۱۳۴۵: ۵۳).

نتیجه‌گیری

از موقعی که تمدن در ایران پیدا شده است، عدالت عالی‌ترین آرمانی بوده که حاکمان بدان نائل شده‌اند و با وضع قوانین و مقررات مناسب، حکومت نظام‌مندی را تشکیل و با اجرای عدالت، جامعه‌ای متمدن را به وجود آوردند که پس از آنان سرمشق کسانی شد که به نظم ممالک خود می‌پرداختند. از آنجایی که دادگستری بیش از هر چیزی مورد توجه ایرانیان قرار داشته، امنیت و آسایش و رفا در جامعه ایرانی بیشتر از هر جای دیگری برقرار بوده است و شاهنشاهان هم با رعایت عدل و داد و تسامح دینی و رعایت حقوق فردی و اجتماعی به رشد بالایی رسیده بودند؛ که جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان در حال حاضر به منظور رسیدن به قوانین مطلوب، آن‌ها را مورد مطالعه و تحقیق قرار می‌دهند. چنانکه استوانه‌ی بابتی کوروش بزرگ را به عنوان سمبل حقوق بشر در سازمان ملل نگهداری می‌کنند. موفقیت و اداره‌ی سرزمینی بزرگ و متحد کردن ملت‌ی بزرگ‌تر با اعتقادات مختلف که در کنار آن به آبادانی و تمدن هم رسیده‌اند، این مهم بدون استفاده از قانونی حساب شده و دقیق امکان پذیر نبود. از آنجا که خون ملت عزیز و متمدن ایران با قانون و عدل عجین می‌باشد. برای ادامه‌ی بقاء و حیاتی افتخارآمیز، می‌شود روش گذشتگان را با عرف و شرع امروز هماهنگ کرد و آن را به کار بست.

(کتابنامه:

۱. ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۷۱)، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه ابو القاسم حالت و عباس خلیلی، تهران، نشر مطبوعاتی علمی.
۲. احمدپور، ایوب (۱۳۸۸)، «نظام قضایی ایران در عهد باستان»، ماهنامه مطالعات ایرانی، شماره ۱۵.
۳. اشرفاحمد، علی (۱۳۴۵)، قانون و دادگستری در شاهنشاهی ایران باستان، تهران، نشر بازرگانی.
۴. اصلاح عربانی، ابراهیم (۱۳۷۴)، کتاب گیلان، جلد ۲، تهران، نشر گروه پژوهشگران ایران.
۵. بی نام (۱۳۹۱)، اطلس تاریخ ایران کلیات تاریخ ایران: قبل از میلاد و بعد از میلاد مسیح، تهران، نشر آی آر پی دی اف.
۶. امام شوشتری، سیدمحمدعلی (۱۳۴۷ مرداد)، «دیوان دادرسی در ایران باستان»، مجله بررسی‌های تاریخی، شماره ۱۵.
۷. پرویز، عباس (۱۳۴۳)، تاریخ دو هزار پانصد ساله ایران، جلد اول، تهران: نشر مطبوعاتی علمی.
۸. پیرنیا، حسن (۱۳۶۹)، ایران باستان، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: نشر دنیای کتاب.
۹. ----- (۱۳۶۹)، ایران باستان، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: نشر دنیای کتاب.
۱۰. ----- (۱۳۶۹)، ایران باستان، جلد سوم، چاپ چهارم، تهران: نشر دنیای کتاب.
۱۱. حافظ ابرو (۱۳۷۵)، جغرافیای حافظ ابرو، محقق صادق سجادی، تهران: نشر میراث مکتوب.
۱۲. خلف تبریزی، محمدحسین (۱۳۹۱)، برهان قاطع، دوره پنج جلدی، چاپ هفتم، تهران، امیرکبیر.
۱۳. خنجی، امیرحسین (۱۳۹۱)، قزلباشان در ایران، نقش قزلباشان صفوی در تاریخ ایران زمین، نشر پارس.
۱۴. دورانت، ویل (۱۳۶۷)، تاریخ تمدن، مترجمان: محمد آرام، ع. پاشائی، امیرحسین آریان‌پور، جلد اول، چاپ دوم، تهران، نشر انقلاب.
۱۵. راوندی، مرتضی (۱۳۶۸)، سیر قانون و دادگستری در ایران، تهران، نشر چشمه.
۱۶. رضاقلی، محمود (۱۳۹۱)، تاریخ سیاسی ایران باستان، تهران، نشر پارس.
۱۷. رضی، هاشم (۱۳۵۰)، زردشت و تعالیم او، چاپ ششم، تهران، نشر فروهر.
۱۸. روشن ضمیر، بهرام (۱۳۹۲)، فراز و فرود ایران، دفتر دوم، تهران، نشر پارس.
۱۹. ----- (۱۳۹۱)، شاهنشاهی جهانی ایران، جلد اول، تهران، نشر پارس.
۲۰. ساکت، محمدحسین (۱۳۶۵)، نهاد دادرسی در اسلام، مشهد، نشر آستان قدس رضوی.

۲۱. شریف، علی‌اصغر، «قوانین عهد قدیم ۲ و ۱»، مجموعه حقوقی دادگستری، شماره ۲۳۶، ۱۳۲۰.
۲۲. صفری، بابا (۱۳۷۰)، اردبیل در گذرگاه تاریخ، جلد اول، چاپ دوم، اردبیل، نشر دانشگاه آزاد اسلامی اردبیل.
۲۳. فرای، ریچاردن (۱۳۶۸)، میراث باستانی ایران، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران، نشر علمی فرهنگی.
۲۴. فسایی، حسن‌بن‌حسن (۱۳۸۲)، فارسنامه ناصری، چاپ سوم، تهران، نشر سنایی.
۲۵. فیض، علیرضا (۱۳۷۶)، مقارنه و تطبیق در حقوق جزای عمومی اسلام، چاپ دوم، تهران، نشر وزارت فرهنگ و ارشاد.
۲۶. کریستنسن، آرتور (۱۳۵۱)، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی رشید یاسمی، چاپ چهارم، تهران، نشر ابن سینا.
۲۷. لغت‌نامه دهخدا.
۲۸. مارد، گیل (۱۳۸۶)، «تاریخچه هنر و فن وکالت در دوران باستان»، مترجم ج، م (عطا)، ماهنامه حافظ، شماره ۴۲.
۲۹. محمدی‌ملایری، محمد (۱۳۷۴)، فرهنگ ایران پیش از اسلام، چاپ چهارم، تهران: نشر توس.
۳۰. مدنی، سید جلال‌الدین (۱۳۸۸)، آیین دادرسی کیفری، جلد ۱ و ۲، چاپ پنجم، تهران: نشر پایدار.
۳۱. ----- (۱۳۸۱)، آیین دادرسی مدنی، جلد اول، تهران: نشر پایدار.
۳۲. معین، محمد (۱۳۸۲)، فرهنگ فارسی معین، تهران: نشر سی گل.
۳۳. واحدی، قدرت‌الله (۱۳۷۹)، بایسته‌های آیین دادرسی مدنی، چاپ دوم، تهران: نشر میزان.